

卷一百一十五

کتابخانه شورای ملی

کتابت در ۱۳۰۲

مؤلف نظام افروز (میرزا حبیب الله و اعظمی) صاحب

د. محمد صالح

شماره ثبت کتاب

$\sim \mathcal{V} \sim \mathcal{L} \mathcal{V}$

زید شد
۱۳۸۵

فصلی، فهرست شده»

۱۳۴۰۴

پارسی شیک

84 - 74

کتابخانه مرکزی

مشرقى

شماره



یکی از دوستان از پریشانی در کارم پرسید که با این همه فضل و کمال بر حضرت ابدال
خود چه استدلال داری گفتم در زمانی واقع شده ام که شعبه بر معجزه چهره گشته و طرا
بر دستهای تقدیم آیه اگر بنگر و طیفه نوروزی بوده دیدم قبل از تحویل آتش کجاست
تا بر ایچیم عینکی زودتر فرمان صادر کرده و اگر بنگر غایب متوفای لشکری بوده
طیفه ام قبل از قبض روح متوفی باسم میرزا هدایت و لید میرزا مهدی خواهد و نه برادر
گفته تو که شرح پیرا کاغذ ساری صدها لشکر نویس شنیده است و از خرم یک کعبه
ایم از کثرت یکاری بر شرح احوال او و امثال او به بیان شتاب مقدمه پرداریم بهر
مقدمه اغلب تراکمان پیشانی نسبت دهند غلط معرفت در جمعی سخت
داشتند که عبدالقادر خان شجاع الملک هم بود می گفتند فلان شخص لشکر نویس که هم

مغبرده

مغبرده هر کس در طهران بهر طرفی برود لا محاله روزی یکبار دو چار او میشود که دو
اسب سوار شده چته میگرد و هرگاه از او پرسند که کجا بودی خواهد گفت منزل جناب
وزیر فرشته بودم که به منم چه فرمایش داشتند که دیشب سه ساعت از شب فرشته
و نفر شپت سرهم فرستاد بود که صبح زود اینجا پاکه مشورتی با تو در میان گذارم
جواب گفتم که صبح باید بجنبه مبارک حضرت مستطاب اشرف مجدوالا و حنا خدا بود
که راپرت فرمایشات محوله در روز عرض کنم از اینجا خدمت جناب عالی رسید و از خدمت
شما منزل وزیر مختار که معامله با یکی از بکار بندر عباس نمود و موقوف با مضافات
من شنیدم و هم در صورتی که ماموری از جانب حضرت بنده کان اصلی
این سلطان عبادت هر روز حاضر نشود که اموات خزانة متوق مانع زود خود
برسان و کارهای مرا انجام دهد بطرف عصر اگر خواستی ارجعه گذارم از جانب
تجارت بمنزل جناب قوام الدوله بر عصبه القادر خان فقیر که میکلالت شنیده
مثل کادی که بر سر یک کیر افتد کشت یعنی تراکمان بقدر مشغورند که اسم هم نرود و نشوند

اعی مصنوعی و یکدست مثل مصنوعی هم میاورند که لا محاله این طور است از وجود
تقدیر سالیانه تا یونی و در جافا با توان حرم درب اندرون هم حقه
داشته مثل شیخ دیت اعی قادیانی در هر دفری چون بوستان میفر
جایز نیست یکی از آن ولد میر احمدی هست و تمام اهل دفرانشان این
همدی پر سوخته حیرتند المیرزا محمدی و المیرزا محمدی و ماداد پیک
ماداد پیک صورتی در زیر دارد آنچه در بالاسی حکایت یکی از اهل اصفهان
تعریف کرد که حاجی بادی نام دغالی معروف و معروفی حساب تمقلی بود که آن
علانی و دغالی فروشی داشت چند بار صبح دغالی نه اشته چنان میرزد و او لا
از مقدار چنان میدید نشی می انداخت بعد در وقت حاجی مسکوت زود
که صاحب دغالی تفت تفت که سه دوازده من است و چهارین چهارین طر
پروان تفت تفت از دغالی شانه و شای میگردید و چهارین تفت
سه هزار شکر که این هم دوازده دگر زوی مغفوت کشنده یکی از آن تفت

پول

پول قلب نمیداد گفتندش مگر تو از خدا غیرت می و یا اندیشه از حساب مگر
گفت مگر عقا و معاد نداری در قیامت نه هر کسی از هر نقطه برخواست تا پای
حساب لابد ماسفی بعید دارد و کسایکه ذمه من را برهنه مشغول هست در آن
جمعه و همراه من می آیند که حقوق خود مطالبه کنند اهل محشر کان می کنند
کدام سلطان و یا کدام خیمه است که با اینهمه جمعیت و جبروت می آیند
غیبت است بنده چسبیده عرض کردم ارواح پدرش اصفهان دور است
کردوش نزدیک در طهران اگر کوچه آقا موسی مرحوم که دهانه میرزا هدایت خبر
ندارد که تا سر گذر باز آنچه با منار قریب بکفج همه روزه طلبکار استاده و بر
گرددند که برخی از آنها مطالبه پول ربات مواجب می نمایند که بجزعه از دست
آنها گرفته که دوسه روزه از خزان گرفته میفرستیم خرج کرده و بکیال است
صاحبان ربات سرگردانند و بعضی از آنها مطالبه فلان مبلغ را می کنند که بام
رسوم گرفته که یکم منصب سر رشته داری و عده کرده و از دگر گیری فرمان

موجب کبرانه دیگر برادی از خالقه و این قبول بدو از دیگری روز چهار
 ماه صفر الباقی است تو مان گرفته که باید بکجا در روز بیستم که از برای هفتم ماه
 کلاه پیشانی حاضر باشد و جمعی از هم از هلال بنی طایفه کرده که فردا قاطرهای من
 اندازند از آن می آید پنج و نه و کندم و ذغال میاورند و جالی بفرست از برای
 شام هم بفرستم هر کس برسد داشته از قبل کسبه که باسی یا جوال گرفته دیگر اگر کسی
 پشت کردن خود را میستواند بنده جوال خود را هم دوباره خواهد دید که گویا در وقت
 مرگش اندر در جزو متروکات آن کور بکوره لاجی را با پند جوال و کسبه هم
 خواهد شد حریت دارم از این که چاق نقره علی البرخان فرستاد ترا چگونه بجا
 از دست او بر بزرده و از کمرش او چرخه مرگ نشده دیدی از جداول نسخ
 مقوم شده هفتاد و شش بر حسی معتق کرده بودم منجمه درویش ابوباسه
 در شکله حاجی شیر شکر بود که چهل روز خوراک را از کثرت ریاضت بکفر غل
 گاه رسانده اند اما نه ضعف و کسلی بماند بکنی که بسیار با پند تو مانی

متخلصه

متخلصه این حیوانهای زبان بسته می کشند علاوه سی یا چهلن قائمه بینی این
 بره با و دوره چرخ شکسته پیچیده اند یا گردک پاره شده دوشه و پنبه زده اند
 یکی از زنهای کولی قرشال غریب را دیدم در خیابان که بچه هم در دست
 داشت و عقب در شکله حاجی میدوید در حالت دویدن قدری گفته اند که
 چاره خود را پرسید که رسید بر شکله و پس از پاره های چرخ او بت پیوست
 و سلامت بچه اش را از خدا خواست معلوم شد از بس قائمه بر او پیچیده بودند
 مثل درختهای دریا بان که احباق معروف گشته و اما مزاج جل نبدان که رخ
 تو تسل بر او می بندند تصور نموده ولی از بسبب دو اسب میرا حده غافل بود
 که از طرف ریاضت افشاده اند شیخ علیه الرحمه میفرماید حاجی تونیستی شتر است
 از برای آنکه چهاره خار میخورد و بار بسیار دینده عرض کرده ام در ویش کیت مرکب
 مهدی خواجه و نه چاره با و میخورد و بار میبرد نمیدانم این حیوانها را که شکله
 و چه وقت آسوده کی دارند با ضعف کسلی صبح تا شام با کشند آن هم چهره را

مهدی اگر او کرمانشاهان میگویند روغن خون در خیک فک آن هم
 درش از معدهش باشد نجس اندر نجس اندر نجس است چنانکه یکی از شراکمه
 بکام در شراب اندوست کافو حرام اندر حرام است در محبت
 مردمان طراریان آمد بنده حبیب الله حکایت کرد که مهدی خان و فشار
 پسر مرحوم کاظم بیک از بنی اعام تیره و کالت شرفی دشت و نیران آری
 قزاق کفر نخی شمر اوجی بعنوان ارث از پدر او شغل شده بود همان نیک
 بعنوان چهارده قبایله چهارده نفر فرستاده بود و بعد از بیست قبایله حریه
 زوجه خود انداخته بود بعد از آن به سپهر آمد خود بهیه کرده بود با وجود
 این در تصرف خود بود و عاقبت هم بعد از فوت او و این دره تقسیم شد
 سیزده مهدی خواجیه و نذر انجمن حتم در آن مجلس بود بعد از شنیدن این حکایت
 کشتن این مهدی هر کس بود تعلیم مراد آورده بود زیرا که من چهار صد
 تومان پول از در خانه ساری سلطان جمع نموده و تهیه کرده اورا از غم خود

میرزا محمد

میرزا محمد خان سپهسالار اکنون بهر صدر اعظم وزیر جنگ و بهر وزیر
 و طایف پیشکش داده بعد از که رسیدن کار و مغزونی او پس گرفته ام آیا بچند نفر دیگر
 داده پس بکرم عاقبت هم آن پول در جزو مروت کات باین دره من تقسیم خواهد
 اینچنین باین ندارد و عیوضی از باب کرامت با کرم اب دو عمر در **کرامت**
 فرق است باین معجزه و کرامت اما معجزه خصوصیت بر اینها و اکرم و اوصیای بکرم
 آنها و در مثل شوق القریه و شمس الطی الارض صنیعت شفا دکان حضرت
 اولین علیه السلام آقا کرامت از صاحب و نواب آن حضرت که ابدال و او داده بعد
 نیست مثل اطاعت شیر بر حضرت سلمان و نزول بان بر حضرت فقه خوانان
 که آن هم متوقف بر یک نفس و حفظ عصمت است ملا ابراهیم عیسی محض اظهار
 فضل تلم کرد که حضرت ابی بل شاه نبوت مطالب حقیقت را بهیه حساب
 عالم مجاز فرموده صنیعت شفا دکان حضرت شاه اولیا استبعاد ندارد زیرا
 که کیور صبح من خود را در اسد اب و شیران در خدمت جناب بمطاب قدسی شایب

اقای امام جمعه چای صبح را بخاورد و از آنجا بخریش آمده و پیاله چای دیگر در منزل
 نواب مستطاب شرف والا حاشم الدوله خورد و خدا حافظ نموده منزل جناب مستطاب
 شریف قیاب تحفه الاسلام آقای حاجی سلمه الله تعالی قیانی کشیدم بعد از آنجا بیاباغ
 جناب ملک التجار دین محمد تبریز رقم چون چندان حکم که هشت من هم تعرض
 کرده و بنوبت را بخاورد و از آنجا بیاباغ جناب آقای حاجی سید محمد روضه خوان رقم
 آنهم در منزل بود اما در نشان نداد بر کشتم بجهت هر چه تا سر در آتش بود خواستم
 منزل جناب مستطاب حاجی میرزا فضل الله فضل در بندی بروم چون رسیدم نهاد
 او حتماً این نیز و بنبریت آگوست رقیق سبقت قناعت درویشی چشم انداز
 پوشیده بباحث طرف خیر منزل جناب امین خلوت رقم دیدم آنجناب هم
 در خانه شریف رده ناچار بطرف رستم آباد منزل جناب حاجی میرزا عبدالعزیزی
 طیب رقم دیدم ایشان هم روزه مستحب گرفته معلوم شد تهیه نهاری نشسته
 ناچار بطرف اراج رقم منزل جناب طاهر الدوله نهاد و رقم تبرج شمس آباد و مبارکه

منزل میرزا عبدالقادر جان نوری رقم دیدم او هم بیاعت از نظر گذشته اندر
 خانه نهاد و رفته نهاد و از من هم خجالت کشیدم بگویم نهاد خورد و ام
 آقا میرزا همراهی کردم بعد دوباره خیر رقم منزل محمد ابراهیم خان چای خورد و بری
 بجناب اقبال الدوله زدم بعد طرف تبرجش رفته و چای جناب نصر الملک قیانی
 کشیدم از آنجا باز رده قاسم رفته منزل جناب آقا میرزا احمدی جانشاهی چای عصر
 تمام خورد و مقارن غروب طرف شهر آمده چون شب جمعه بود در خانه جناب
 جلالت اصل آقای عضد الملک روضه خوانی و شام موجود بود رقم دیدم که این
 خشت ابو جیل مسمی بحسب الله صاحب نسخه مقوم که مرا از حال الغیب نوشته
 در در خانه او سیاده گویا کسی کار دارد قدری معطل شدم که بلکه برود و مرا بیند
 ناچار بوقت رفت زدم و دیدم ممکن نشد ناچار رفته رقم در سر خیمه منزل سرکار بخت
 سلطان آقای آقا میرزا حسن وزیر استماع روضه نموده و بعد از شام خدا حافظ نموده
 رقم در محرابی از غلاب مدرسه مرحوم ملا آقا رضا بخایم دیدم چون اوسم

از طب زنده بود قدری طاسکباب معطر با دم بخت رشت بلور درست کرده از
 بوی طاسکباب استنباط شد که شام نخورده شام آورده و منعم بکف شام خورد و نام یافته
 آخر برای نمودن بمانا این دوی پت لصاب که در وصف او گفته شد نظر حقیر آمد معلوا
 حوز ملا و جبر و فاجره شاعر مریم شیه مخلوق چون نیک بینی همی کیت لای چنین
 الا براسیم قی روز اگر رشت است سورش چر اندازنی خانه خراب بدو چران
 پیراه آمین پنداری کالسه بخار در خشکی دودی سوار شده بدلاکتره و الا غبار
 کفکوی عینکی بسیار شد نوبت طب نخی بخار شد باب حیات دم در صنایع طبایعی
 چهار خیریت که در چهار عاید می شود مکرسانی کیر و آب آن کوشت روغن توضیح
 آب در عوض مبارکه شت مرمر چون سالی کیر و پشته در آنجا سلام عام نیت که دستی
 میریزه نینی حوضچه که در مرمر جاری شده آن شب مانده و غایب جایی شیرش که کرب
 قتل که دوشبه میخیزد کوشت در دور بهای سبزی قورمه نهارد و شیرینی بعد از فوت
 مرحوم خلدیشان صدر عظم مکرور و نایز دهم ذی تجر که کو سفند قربانی متعدد کشیده شده

و مختار خان کل در زنده بفرمانده او با چار خورش نموده روغن بچنین در نظر بخت
 او چون مختار خان المعروف اشیراشی و الملقب بطلخ الملک نظر هست با وجود
 کساف شیره کشته کس ابله و هم دارد حکیم اتفاق افتاده میدان سنخ کرده ضرر
 طبعی دارد و لهذا بجای روغن آب کامیکند مکرر زیرا که سند خرج دو ساله بخت صا
 کند روغن صرف نموده و خود در وسط نار با کینج کباب و کیشکاب و دکن خل
 اطاق وزارت خارج شده بخیاب توام الدوله خصوصیت تحویل میداد یکی از ارا
 که بنام بفرمانده مبارکه میفرستاد دید که یکت مجعه پوش کم است از شاگرد شربت
 پرسید که مجعه پوشها در تحویل او بود گفت که مجعه پوش پر شده و داده ام شپسند
 به بغیر تمام کشت پدر سوخته چرا غموشی را چرا ای لای مجعه پوش که نشسته که روغن خورش
 ریح چرخش کند انقدر لطیفان داشت که در اظهار خانه او چربی غیر از روغن خورش
 پیدا نمیشود که جمال روغن خوراک میبرد و دوکان پودر شیش معروف در ارک است
 یکی در اصطبل بمانونی بود و دیگری در حجب قورخانه مبارکه که که همه روزه فاضل بنابر

و در اندرون ما بنیادش کرد و پیشتر با میفرودشتند و ایشان هم بسیار بود و چون میفرودشتند
 یعنی مسکنشان هم کمتر از کوه تو چال نیست که همه ساله برف جدید بر روی قدیم
 می آید احتمال می رود که برف با چند ساله در آنجا باشد پس سینی صاحب کرده
 هم احتمال دارد که از فضل بنارم خود خلد ایشان نیز آقا خان صدر اعظم داشته باشد
 چون هم روزه چلو تازه بر سر کهنه ریخته اند مگر مختار خان این دو ساله این سینی را
 تحفه می نمود چون نعمت سبلی مشتری شده میخیزد که هم کفاف حد نفارت او را بد
 و هم خرفی چربی که در آن پلو مات و کین و کارخانه پنجه او را چرب نماید و بعد
 فریادی که به بخان باغ مبارکه کامرانیه است بر صفت خود مفاخرت و پشت
 و میگوید که من هر میوه را در هر میوه سبلی است هر ثمره را در بی ثمر مثل میوه
 پیوند میگویم سبلی ترک قصاب که از سر بازاران که ریخته فوج خوی بوده حال دکان
 درازی در بارچه پانزار داد و محض حاشا کردن طلب نمود چو بمان آقا محمد جعفر
 کارزاری که قیت ملک دست در منزل مختار خان آمده بود که حرف خدعه

عنی از مختار خان عتیم حکیم و مفاخره او در شنبه کشت اینکد نشانی ندارد
 من خراج پیوند گیر و خایه کرده ام حال پست سال میشود در طهران معمول است
 با بعضی یک کوفته اند که میگویند الت نری و ضحی و او را در ده شایه پس پیوند میگویم
 کوفته داده را با سبسم ز میفرود ختم بر قصابی از من آموخته و معمول میدارند که گاه
 بطبع مختار خان که آن آمد و کشت من از هر دو شما معلومات پست دارم من فقط
 کوساله را این تکفیل کرده و نه بربزه کوچک هم از دکان قصابی خریده با تحت او و خسته
 در تنور برایش نموده و یکدسته نعلنی تر بردمان او داده و غلغله برده بخج میداد
 و نفرش را که چند شده ام که پا دو و کارخانه اند همه روزه ماسورند که در کارخانه جات
 در اندرون و بر بکانه که بدندانچه استخوان و کله بربزه و استخوان مرغ است جمع کنند
 پیوندند آنها را در خمیره ریخته همه روزه آب کله با چه بر روی آنها بریزند که تر و تازه
 و بعد از آنکه مقداری گوشت با چه کوساله را از خیابان چراغکار گرفته میزنم متعاقب
 به چند قلم و دنده بربزه را از خمیره در آورده از میان با چه کوساله را میگویم بطرف

خوش میباشم خندان کمان میکنند گوشت بره است و سیرانی کا و در آن
 میزیم و استخوان مرغ هم در آن نهفته مثل گوشت مرغ میشود اگر کسی ایراد کند که
 از نظم شانه میشود جواب میگوئیم که قریب یک ساعت از وقت معمولی بنهاری
 تر میگذریم که خوب گزیده شده و طفت نشو و دانی اغلب با قلاب خود آنها میدهم
 که تمیزشان کنم میشود حاجی عبدالعزیز پشی پست مرحوم خلدیشیان صد اعظم از
 ذاکان دولت تیره روسیه تعریف میکرد که هر کدام خط و خلاف نوعی سیاست
 دارد که بدون استناد در حق کسی مجری دارند مثلاً فلان خلاف پخیال مدت حسن
 در سیر دارد و حمار خان گفت که نظم من از آن دولت برینه بیشتر است زیرا که
 هیچگاه سال قبل مرحوم میرزا محمد شاعر بنزل من آمدند و آوردیم استخوان قلم که گفته
 در دوری قلم بود روشت او را و دید بر آن مغز است اول گمید دید پر و نایید
 بعد خواست مجموعه بسزید که مغز او فرویزد از ضعف پری و تش لریزید ناگاه
 مغز قلم که چینی صورتی بود و در دو شکست من از میرزا محمد مواخذ و کردم

گفت

گفت من نبودم این تعصیر استخوان سرزد من هم این استخوان را مدت هجده
 سال حبس نوشتم که در میان قیام جو شاییده و در دوری حسن و معذب باشد تمام
 نوکهای خرابی مجلس در عظم من و نایات آن استخوانها میشناسند از این گمیده
 و چیزی از روشت اندک کنند سال که در روزنامه نگاه کردم مدت حسن و سیر قلم
 بود خوش کردم یکی از اطباء بر من شرباب گفته دو ساله تجویز نموده بود و من
 کرده بود که در دستگاه حمار خان مکرایف شود در خانه من آمد و وقت الباب
 حاجت خود را گفت سپار از و شرمزنده شده و معذرت خواستم قلم شرباب
 دو ساله ندارم اما اگر تریک سه ساله جلیج داشته باشی موجود است اقضا
 سائل مرد پریشان روزگاری هم بود غنیمت داشته گفت قدری به من بفرست
 از کارخانه آورد تغییر تمام برگرداندم که این از تریکهای بگوریل است برود
 و یکجایی استیل نل باور گفت آنها اگر میرزا عباسخان خود و کلمه او مال سپاس
 نل او در دست و حشمت او در دادم و او را بدو میدادند و کلمه او را میدادند

سایین که تکیه بروی قاب میکند اند من ته قاب که بسته دایا
 او پوای پسو میکشم که تن قه بر پر کرده چو کم بگریه باز بر سپید هیچ صنعت خود
 عجیب تر دیدم و هم آری ادا جان شخی ایل و فرحیت دارم که دو سال است این قدر
 خورده و نوزنده نده این آسانها آورده یکی از مجلسان در خوردن نهان
 خان خود داری که در میان کشت چراغی همان کشت که در غرض اطفال نشسته
 که بسال مستان مرض در کوفت اقبال داد و اند که خوردن گوشت او منوع است
 نماز خان کشت یعنی از کسی هم شنیدی که در گوشت یابو هم مرضی است کشت
 کشت پس بحریت تمام بخور که هیچ مضرتی نخواهی دیدن و اتفاقا خان میرزا
 سپهر جرم طردن خان را شنیدم که در مسواریت صفات خراسان در بستن او
 روسته نهانی کرده و تخته علی خورده و داده و آب روی خورده و در دین افرو
 این قسم که در محاصره ترکمانیه روسیان نقی تقلید کنند بودند که با بارش
 آب و شرب و آهنا را پراکنده بکنند و اتفاقا خان گفته بود که بش کشت

یکم

نقیب ز قلمه بلی مهندم کرده و نه چاره ترا که شود مگر نقی دیگر از زیر پاهان
 اول این نقب در آتش زنید خربل صدقه ماها و در می آید بعد جمع می
 شوند که نقب سوخته را بکنند که نقب از آتش زنید که کجای کف کرده
 چنان کرده و فتح نموده و عقبه ترا که از رشته انقیاد و طاعت آورده
 جنگ روی در کمال تعجب جو یافته بود که این تیر سپندیده علی اندکی
 اموشی و اتفاقا خان گفته بود که در مدرسه مبارکه دار الفنون دولت ابد
 آیت ایران درس خوانده و یکی از شاگردان کهنای آن مدرسه محمد خان
 این حکایت را شنیده و گفته پس از من و تو برخ ماها کشیده اند طغری
 بیکجی و نسل بدختری شجعی شرط عده است زیرا که من نیز عجب ترا بود
 خان بروی وادم و بخرج رفت بلکه باعث بدای و تمضاح من شد رشته قالی
 کشیدم صد قدم نقبات مانده نقی دیگر از زیر پاهان نقب رشته کند و نصف
 آب مکی خورده و زید و نصف دیگر از زرد آورده و از قنات حاکم

گذارند مباحث خالصه هم حرفی نداشت بلکه هم خیلی ممنون بود بخيال اينکه
 محرمي روا محرمي زير ميکشد پيچا و مباحث در دست خيال کرده بود ولي از محرمي
 ريزتر از خود خبر داشت که بعد آب خالصه کشيده و هر دو رسته دروي و آب
 در ملک خود مخلوط نمود و بروز دادم و برو انداختم استا کریم مفتي فک کرده
 در صحت او حاضر بود کف مضافا سال است مش طراي و آب دروي و
 رزين ميکشم و من ابد خود را فاعل تحصيل ميدانم معلوم شد که هنوز کبر و ثناء
 خان رسیده ام کي اندوستان کف در نوشتن شرح حال شما خان چرا از
 کلاه اندیشه نکردی کف تمام حجت کرده ام زيرا که بعد از فوت مرحوم خلد
 اشيان صدر عظيم مرسوم و انجام سايلانه مرافع شد که گمشدگان خياب
 حبيب اصل اکرم اقای مستوفی الماکت دام قیاد برسانند و ثانی اینانی خود را
 خياب تعظیم مقوم رحمت فرمود و شما خان نصف دارا داده و بغير سبب
 در شهر آرتومان کیده بعد از انقضای پیر صغير پس داشت و

از خدای آن صغیر ترس باز کف بکف خشت باد

کف در سبب من هر کس تواند

کف در سبب

کف

بجز نقاب نمودم شمای
 بدیدم که طرزی مانده بجای
 فنون فنون فنون
 بدین طرز نوشتند هزارهائی
 نوازنده حسن بی دست و پای
 که انداخته خشم بر اصل و پای
 چو با چشم وحدت نگاه میکردی
 آهست و آهست و در حین خدای
 رساننده امر پروردگار
 شناسنده قدر مقتدای
 کدام است حسن خاتم الانبیا
 که باشد بجز شاه اول و لای
 محمد ستوده این استوار
 علی ولی شاه خیر گشای
 جزای لیسان گشته نمیشد
 سزاوار مردان کاپره ای
 چو خجسته است آخرت آنری
 چو خجسته است آخرت آنری

این الریای ستروین من
 غنی مالدار هست و مسکین کلای
 و زاد و طوایف سر او ان بود
 که برگردن بختنده بر صدای
 و نسب و نعل است و سحر نیا
 بجز شتر است و جرس چه درای
 بر او نایه عتبار و خوراک
 که عاقلان او است قیت فرای
 قنات و کاریز و عذب آب خوش
 چو میوه چشمه جادت ولای
 لبس تجارت پوشد برود
 ولی شب چایه بختی استرای
 یکی بر نهام شاه خیمه درو
 فراوان بود با مخالف نوای
 کران عود و بربط و تر شمره درو
 ولی سحر و جکات و زمارهای
 زسیم و زرسکه بر روی او
 هم از خور و دنیا بختی شودای
 تنی و کمر است من بنده را
 بدو جاره دست و حلقوم نای
 آتی و بلاد آک رسول
 که انوار ضیاع اند و نسخ نقای
 نکرند بجان بحسبیل و اینهم
 و می نمک این من و اینهم

از نیم بن نیم و جدا و کردم سوال
هشتم من و ششم الی جدا و رخ ایلی
دنب سر جان یک یک و جمع چه غار یک
جبار و خرس و بایم نیا نیم پر
هشتم این خنیا از چه روزه و نسی
از امیران همین و مستران نامور
کشت نشید یکراندم که دهم ده
میسروند مرا عشاق من در کرد
کاین بار یکی میاست همچو موئی در کرد
خفته از شک و ثلث میخیزد خون
کشمش هرگز نباشد تو و هم در تو
حسن خوبی و شتی خاف شک و طری

خواجهت کز پشام فی و زود شکند

جید کردن صد سینه رکنه و انور و کس

این غنمت خفی و یا حینارت جل
ماهر افانی اگر ماه از کمر بست جل
فلاک و فلک و ملاک و ملاک
خوان و در بحر و مل مکرر که کاه جل
شد فلک و یزکی و یکر کمال مثل
لا نه آشیان ز بنور اری بی جل
قدبان یعنی قمر ساقی و ز نظر جاکشی
جاکشد هر کس ترک است ایشی اری

کار ایشی اری پشیت و لغوا ترک
حسن یعنی خوشگی و کر کپل کرتی کبی
هر که غیر ترافوشد میخیزد اندر سبها
بچه که کار و اچکان و میز و سندی
غصه از غیرت بود چون او بخورده و نوت
سینه لکب در ی باید بخواند علی
گاه چهر که پیرش کس و کون میزند
صفت یعنی ایگان بنیان جعفر و اصف علی
روز طری است که با کینه و منسوج شد
لجیریش و جود یعنی بخش و کردی علی
شهری و پلست یعنی روی در کون
بر در گرفت آری خرا و لاد علی
حق علی باطل عمر دیگر خلیفه جانشین
ثانی و ثلث دوم و سوم نخستین اولی
فرق با این عمر با علی و که حقیقت
فرق با این شیر لشکر و میز ادلی
چاکر کس جهان با خصلت شریاند
کول احسن حل سبک کاه غراف صفت علی
حلو و حلو و آواجر و فاجر و شاعر حریص
پشته مخلوق چون سبک پنی حلی
کیت قادی حین لا بر جسم قبی
روزا که رشتت سوب چراند اری
من بخواه و صا قدسی را کویم روز
راست پنی دین فرست و لوبی اری

ای نصیب جان بخش خشم شود آفتاب
نه به ناله ستم در دایم گری لنگی شلی
وی بروج مادر بر این بخت و لایم
بول با غلبه کینند از پر خوری کانی

آنچه خود را بپطرات پاک داند با کلون

مالکی و شافی و اخفی و حمله

حکایتی است مرا بر که بشنود چای
کرم ضرره بود خند و کیر و شای
مفاعل فعلات مفاعل فعلات
بجز تحبش افکنده است دیگر یار
رقیقه نام زنی خانه داد بر من زار
نمود بآینه از آینه و از زن مکا
سیل طهر فاشه گوشت عاری از عصمت
عجزه قلمه دلاله دال همه کار
سوال کرد کسی که کشت دی کس او
جواب داد بر آن کس که کس موز نهار
مدینه و مدینه و شهر و سور و ریس
چنانکه معرکه لشکر که است و حسن حیا
سوال کردم از آن کس طفا حیلست که
در زمان که بدو دایم سرشها
که چند شوی غریب کرده با کیم
بگیر سجده و هر چه آید از کشتن شما

احدیک و عشره ده مائه صدشان د
ثلاث و خمس و پنج و اربع چهار
ولیک ستم و سبعة ثمانیه ستم
شش است و ستم و دو که نه و پنج
امیر آخور صدر و دو پور کودن او
سفیه کول و دو ناکس و خرنی سقا

دو لیک و در شکه شیر شکر

شله تیز روست و طلوع مانه و بابا

رشت آب نصر فرای و در طریق زینک
من شدم جایی و نایب و تنگی
فلات فاعات فاعات فاعات
خوان و در بحر مل برکش نایب کیلی
خون خفت وانی ای همه خیزست که
خواب یعنی پخیالی چرت یعنی نیکی
فیل پیل و قی لب خیز و خون و خرمای
بنی میوه سد و بد صنع نوعی مصطلک
برشته آسانکه بر تازی عرب کو بیعیر
بر شجاع الملک و در کی قزاق ایکی
ریش اگر کینه باشد لجه و مستحبت
و آنچه افزون آید از کینه چو شمشیر
چشم تمام از فلان غله روزی دین
حرص یعنی آرزو و اتفاق یعنی زودی

سیم آسان چنان بخش بنید چمت
 آنکه در طغی بکن بومی خادوگی
 غالب آنکه اوس منظر است اکنون همگ
 نادر آفتاب کونی کریم ارضی
 خرم کرد و اگر پلان او محفل کنی
 راد نبود هر که دارد غاشیه بایگی
 چون چرخ فلک است بوباشن صفت
 کندم بوداده دانی کیت حاجی نری
 همت آراوده را نام که در حکام
 هر قدر بسیار اگر بخشید شادمانه کی

طبع موزون نظام اندر جادواند
 بر تریب از فو قی و از سوزنی و زرد کی

میل بحر خفیف اگر داری
 وصف شخص کیف کن باری
 فاعلات مفاعیل فَعَلَن
 گوی چون لب بلان کزاری
 خان عکس جنتا ملک
 آتش شدیان بازار است
 جادو این دارد و نخواهد داشت
 سکرستی و صحرای شیری
 ادب و یک که بخت او دارد
 نضره عون و مطهرت یاری

بچو قوت آدمی نخواهد شد
 لبیک و طبع اوست پیماری
 هر کند خسروش زین نظام
 و در سد بر مقام سرداری
 مالت کور از حیدر انشود
 دل و دولت جوان و جوانی
 بفر کنی تابش بوس است
 لبیک و سلام حبه پنداری
 همه نسبت باو مسلم اند
 ذمی و اهل ذمه زهناری
 دارد از رحمت خداوندی
 شاییش در دلف در باری
 یاس و حرمان قنوط نومیدی
 چون تعطل اطلال پکاری
 در بر او دو جنس محترمت
 هم ندارد و چو منضبی باری
 قید کی قصاعه سک آبی
 حرفه پشه حری سحر اوری
 مزه اش سفیاح پاپی است
 چون کند ابتدای میخواری
 لعلب فتنی عجب دانه
 همچو یالوی تات تاثیر ی
 رنگ او چون زخواب بر خیزد
 از خار شب است پنداری



صفر هیچ هست و صفر یعنی نرد

پای زرد و تریش ساری

دی ز شیرینی لب میگرد استهزاقند / از لعلت خنده و حیرت غنچای نخیلند
 غلات غلات غلات غلات / هر قطعه دل و فنی بود چون و خند
 غنایب و سر یعنی بلبل آن دگر نرند / کفن بر لوط و مار لوط سحر است چرند
 حایه حاکم از آنجانی که منت چو / سوخته دارا حیرد پریانت پرند
 قریب یعنی هر که خرد پند / قتلان یعنی کسی کور از فانی باشد لوند
 طفل کونی پر چو شد میوه شوم / مستطاب کن که عصمت بود از ازار خند

ترجمان از خمندی خود جلکان متطاب

منی بی چشم دنی گیت همه خواهد

خندم بلی راقیه / که شوق از به فصل بهار است
 بیخ بلی شفته کفا / که فصلش موسم دیدار بهار است

دو باره فحش کس پا به کفا / که ای سپود و کیناست نه ارادت
 هوای عشق خوابان دمی نیست / دل عاشق همیشه بقرار است
 مراد خوردن کسیر جوانان / تمام سال شوق پشمار است
 بکیش زمر و عشاق دانه / که این همه که بوسه کنار است
 دو تشریف دو کانون و پس آنکه / سباط و آذر و نیسان لایق است
 خیزان و تیز و آب ایلول / که پندارش که از من یادگار است
 وعده امروز حاجی مستشار / لا ولا لب لا ولا شش است
 از پس قرنی یک پیاده / چون بنجید یک قبا کوب است
 قضا حکام کنون شهادت / و لا یضاً میخورند و باقی نامند اما شهادت

چون حمل چون نور چون جزا و طهر

سببه میزان و عقرب قمر و حد و لوت



Handwritten text in Persian script, likely a title or introductory note, located at the top of the right page.



رسم این عسکری، برادر من است
 کمالی

Handwritten text in Persian script, likely a title or introductory note, located on the left page.